

## شاه و جزایر سه گانه

استعمار در خاور میانه، نخست از خلیج فارس سر برآورد. امپریالیسم با استقرار در دریای هند و خلیج فارس سلطه فلات آفر خود را بر کشورهای خاور میانه و آسیای میانه گسترده. هر اقدام و هر جنبش استقلال طلبانه ایران با توپ های کشتیهای جنگی انگلیس تهدید شد. همین کشتی ها با مشروطیت ایران در افتادند. همین کشتی ها در روزگار نهضت ملن کردن ها نفت و حکومت دکنر نصیب به پشتیبانی از سیاست امپریالیست در آبادان پهلوی گرفتند. خلیج فارس کلنگه خاور میانه است و تا وقتی که دست امپریالیستها، بهر رنگی و با هر دستگویی، بر این کلنگه است نقش آزاد بر مردم حرام است.

خلیج فارس دریای نفت است. از آبادان تا کویت و بحرین. از بلوچستان تا ساحل ابوظبی و جزیره تب همه جا طلای سیاه خوابیده است.

عظمت ذخائر و ارزانی نفت خلیج فارس این منطقه را بصورت ابد نال فارتگری امپریالیستها در آورده است.

خلیج فارس فقط منبع سرشار نفت نیست بلکه شاهراه حمل نفت خاور میانه است. قسمت عمده نفتی که در ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، شیخ نشینان استخراج میشود از این راه بازارهای امپریالیستها سرازیر میگردد. خلیج فارس یکی شریان های حیاتی انحصارهای نفتی امپریالیستی است.

تاسیسات عظیم بارگری که امپریالیست ها در کناره های خلیج فارس و بویژه در جزیره خارک بوجود آورده اند بمنزله شیشه عمر آنهاست.

معدن رضاشاه در یکی از مصاحبه های اخیر گفت : "باین نکته نیز توجه داریم که نقاط استراتژیک بدست آدم های ناباب نیفتد که ممکن است با چند قایق و موشک کشتی های بزرگ نفتکش را غرق کنند" (کیهان ۲۸ مهر). بعبارت دیگر: نقاط استراتژیک باید مانند گذشته در دست آنهاست باشد که نفتها غارتی را صحیح و سالم بقاصد راهزنان امپریالیستی هدایت کنند. در اینجا محمد رضاشاه بعنوان مباشر امپریالیستها سخن میگوید. وی می افزاید: "در خارک یا اسکله ای کما (یعنی کسرسیم غارتگران نفت و ریزه خواران آنها- توفان) میسازیم کشتی های... دهزار تنی پهلوی میگردند و شما تصور کنید که اگر در خلیج فارس که زیاد هم عمیق و بزرگ نیست یک کشتی باین بزرگی غرق شود برای چند سال آبهای خلیج فارس آلوده خواهد شد" (همانجا).

اما خلیج فارس فقط منبع نفت، شاهراه نفت و کینگاه امپریالیست ها نیست. کانون خلقهای رنج دیده و بیباخته است. رسته، پیوند آنهاست. هنوز گرمای نهضت های تودار ملی ایران پیش از کودتای ۲۸ مرداد از تن خلیج فارس بیرون نرفته است. شعله مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین بر آب های او پرتوی افکند. آشنفشان ظفار در دامن او است. در چنین محیطی چگونه نفتخواران امپریالیست میتوانند ایمن داشته باشند؟

یکی از روزنامه های "محرم اسرار" نوشت: "توفان ها و گردباد های دیلماسی و افکار تند و افراطی از جانب بیسن و ظفار مدتی است میوزد. آیا نباید تصور کرد که این وزش تند باد در خلیج فارس گردآب و کولاک ایجاد خواهد نمود و موجب تجمع و تمرکز ابرهای تیره آبیستن حوادث بر فراز آبهای گرم و شور و لا زورگون این دریای بسته گردد؟" (روزنامه بیک خجسته و آبان). محمد رضا شاه در مصاحبه ای گفت: "باید اعتراف کرد که در نقطه خلیج فارس علائق از رخنه فعالیت های مائوئی وجود دارد" (اطلاعات ۷ خرداد ۱۳۴۹).

و در همان موقع چند هیئت نظامی به امارات خلیج فرستادند بقول روزنامه الحوادث چاپ بیروت بقیه در صفحه ۲

## تجاوز هند

وحشیانه سرکوب میکند، همین دولت که پیوسته توسل به آرا عمومی را برای حل مسئله کشمیر رد کرد و در آغاز امسال نیز به این عنوان که کشمیر جز لاینفک هند است توسل به فرافکنی را در این ایالت صوغ ساخت، بیگار بفر. حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش، افکاره و عجیبتر آنکه خاطر تحقیق آن برای خلق بنگال شرقی با پاکستان جنگ خونینی دست زد ما سی در واقع اینها همه بهانه است برای آنکه وحدت پاکستان را بهم بریزد و پاکستان شرقی را برای مانورهای ضد انقلابی آمریکا و شوروی بصورت دولت جد اگانه ای در آورد.

مسئله بنگال شرقی مسئله داخلی کشور پاکستان است و هیچ دولت دیگری بهیچ بهانه ای حق ندارد در امور داخلی این کشور مداخله کند. مسئله پناهندگان بنگال که خود دولت هند موجد آنست باید از طریق مذاکرات میان دو دولت هند و پاکستان حل و فصل گردد.

البته در اینجا صحبت بر سر خصالت و ماهیت دولت پاکستان نیست. دولت پاکستان دولت طبقه قوتو الهیای ارتجاعی است که توده های وسیع دهقانان و کارگران گرسنه و محروم و بیسواد را به بدترین شکلی استثمار میکند. از این لحاظ نمی توان از دولت پاکستان به مثابه دولتی مترقی یا حتی ضد امپریالیست نام برد. معذ لک باید توجه داشت که دولت پاکستان بعلت اختلاف دیرینه خود با دولت نیرومند، تجاوزکار و توسعه طلب هند که همیشه در اجنا طرد اقل تضعیف دولت پاکستان میکوشد مدتی است در سیاست خارجی خود تا حدودی روش بیطرفی در پیش گرفته است: با دولت جمهوری تودای روش در دوستی در آمده، نماینده رسمی خود را از پیمان جنوب شرقی آسیا بیرون کشیده، در تضعیف پیمان نظامی بغداد از نقشی بازی کرده است و در سیال گذشته پیشنهاد شوروی را در مورد "امنیت جمعی آسیا" که هدفش تقویت نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی در مقابل چین توده های است عقیم گذارد. اینها همه واقعیاتی است که نشیون آنها را ناپدید گرفت. اکنون دولت های پیدا شده اند که میخواهند بقیه در صفحه ۳

ارتجاع افشارگشخته چند سرانجام جنگ تجاوزکارانه ای را که از مدتها پیش در صحنه سیاست تدارک آنرا میدید آغاز کرد. هدف تجاوز هند امروز بر هیچکس پوشیده نیست و با هیچ پوششی از قماش "عواطف انسانی" یا شمارهای بظاهر مترقی نمیتوان بر روی آن پرد افکند. دولت ارتجاعی و توسعه طلب هند - حکما دولتی که ملین نیروی سوم میخواندند و سر مشق خلق های دیگر می نمودند، همان دولتی که روزی نیست ها زمان نمونه "راه رشد غیر سرمایه داری" مینمایانند، همان دولتی که امروز علی رزم واقعیات خود را عوام فریبانه هنوز هم دولتی "غیر متعهد" اعلام میدارد - آری دولت هند در طول قریب یک ربع قرن که از حیات آن میگردد پیوسته در پی آن بوده است که سرزمینهای کشورهای همسایه را از طریق جنگ و تجاوز ضمیمه خود سازد و برای الحاق سرزمینهای دیگران تاکنون پنج بار به جنگ و تجاوز دست زده است. دولت هند در ۱۹۴۸ ایالت حیدرآباد و در ۱۹۴۹ ایالت کشمیر را بخود ملحق ساخت. در ۱۹۶۲ با پشتیبانی روزیونیست های شوروی بخاک چین توده های حمله برد تا سرزمینهای از این کشور را تصرف در آورد ولی این پارتیجاری وی بدون کیفر نماند و آنچنان درسی آموخت که هرگز از یاد نخواهد برد. در ۱۹۶۵ بار دیگر بر سر کشمیر با پاکستان بجنگ پرداخت. اکنون نیز با گستاخی شگفت انگیزی میخواهد پاکستان را تجزیه کند و بخش شرقی آنرا زیر نفوذ و سلطه خود در آورد و در این جنگ تجاوز کارانه خود از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی برخوردار است.

دولت هند میکوشد این تجاوز آنگار خود را با "احساسات بشر دوستانه" نسبت به ده میلیون پناهندگان پاکستانی یا با تظاهر به اصل "حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش" و "آزادی خلق بنگال" بپوشاند. اما چگونه میتوان باور داشت که دولتی که پانصد میلیون سگه خود را همچنان در حال گرسنگی و مرگ نگاه داشته بیگار بفرگ صائب پناهندگان پاکستانی بگذرد که خود بدون هند کشیده است؟ چگونه همین دولت هند که هرگز مبارزه خلق بنگال غریب را بخاطر آزادی با زور اسلحه

## مبارزه مسلحانه و توده های خلق

کرد. جریان مذکور چنین است: پیش آهنگان به اعمال قدرت انقلابی میپردازند، طبیعتاً سلطه پلیس خشن تر میشود و چهره او قاتل تر میگردد. با نتیجه نیروهای مارکسیستی - لنینیستی بیکدیگر نزدیک میشوند و توده ها مبارزه روی می آورند طبقه کارگر هم مبارزه روی می آورد و سپس در چنین شرایطی حزب طبقه کارگر تشکیل میشود. (از ص ۲۱ تا ۲۴)

چنانکه می بینیم در اینجا کار سیاسی و توده های قراموش شده است. گویا اقدام قهرمانان و شدت عمل پلیس برای نزدیکی مارکسیست - لنینیست ها بیکدیگر و جلب طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش کافی است. از حزب سیاسی هم خبری نیست. چه ارگانی باید عطیات قهرآمیز را رهبری کند، هدف عطیاتی را با اطلاع توده مردم برساند و آنها را بعمل برانگیزد، معلوم نیست. در واقع مبارزه توده ها و حتی تشکیل حزب طبقه کارگر بصورت جریانی خودجوش تلقی شده است. ماهیت "گسرو" هم روشن نیست و بذکر صفت مارکسیست لنینیست قضاوت ورزیده اند، این گروه بر اساس کدام توافق گرد هم آمده و چه راهی بخلف ایران عرضه میدارد... لب مطلب بزبان ساده اینست: ما میرویم، توده ها بد نیال خواهند آمد.

رساله "صورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" منتشر شده به امیر پروریز پسوسان است، قهرمانی که آگاهان در راه سعادت خلق جان داد و نامش جاودانه گرامی است. این رساله چنانکه از عنوانش پیداست کوششی است در رد افراط و گروههایی که بنام و بخاطر مبارزه گرد هم آمده اند ولی در شرایط تسلط سازمان امنیت بقا، خود را هدف ساخته و مبارزه و انقلاب را از نظر دور داشته اند. در رساله توضیح داده میشود که کار این گونه افراد و گروهها به تسلیم طلایی و سرانجام بانحلال طلایی خواهد انجامید. این رساله مدتی است بخلق ایران که قهر ضد انقلابی رژیم محمد رضاشاه را با قهر انقلابی پیاسخ گویند. و این ندای مقدس - بخصوص که از گوی انقلابی پاکباز شهیدی بیرون آمده است - بدون تردید در میان خلق ایران بی انعکاس نخواهد ماند.

فکر مبارزه مسلحانه بویژه در سال های اخیر در انقلاب ایران رسوخ کرده و عطیاتی مسلحانه بتاریکی در کشور آغاز شده است. از این جهت عجیب نیست اگر رساله "صورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" خالی از اشتباهاتی نباشد. خود رفیق شهید بنابر مقدمه رساله اش - "اعتقاد داشت باید به گسترش این مقاله مبارت نمود و حتی در بعضی از زمینه ها تغییراتی داد".

پایه رساله بر آنست که برای آنکه پرتاریا به مبارزه کشانده شود در شرایط کوتی اختناق آفر ایران نخست باید "سلطه مطلق دشمن" را از طریق رد گیری های مسلحانه با نیروهای انقلابی و روشی، در هم شکست و این کار برعهده "پیش آهنگان انقلابی" است. این "پیش آهنگان انقلابی" کیانند؟ در رساله پاسخی داده نشده است، ولی چون از فحوی کلام روشن است که کارگر و دهقان نیستند بناچار روشن فکران اند، "جمعی کوچک" اند که "رهائی طبقه کارگر" را آغاز کرده اند (ص ۱۸) و عقیده دارند که حزب طبقه کارگر در طی حریانی طولانی بوجود خواهد آمد و آنگاه مبارزه را رهبری خواهد

ولی بعقیده ما مبارزه مسلحانه بدون حزب سیاسی نمیتواند به پیروزی نائل آید، آگاهی توده ها با شرکت خود آنها در مبارزه حاصل خواهد شد، عملیات قهرآمیز اگر با کار منظم در بین توده ها نیامیزد و بر فعالیت سیاسی مبتنی نباشد بی ثمر خواهد ماند. تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر میدا گمه مبارزات مارکسیست - لنینیست ها است.

بسیار نیکو است که قهرمانی خلق فلسطین در مبارزه بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم به خلق ایران الهام می بخشد. ولی نباید فراموش کرد که یکی از غلغل ناگامی های که نصیب جنبش رهای بخش خلق فلسطین میشود فقدان حزب مارکسیستی لنینیستی است. انقلابیون ایران باید از این تجربه پند بگیرند و نقش حزب طبقه کارگر را از نخستین بقیه در صفحه ۳

## حملات سراسیمه وار و رژیم را با تشدید مبارزه روبرو سازیم

همزبانی... بقیه‌ازصفحه ۴ میشوند و آنرا اتهام نادرست مینامند. اما دم خروس را چگونه میتوان ندید؟

یکی از نشریات که بزم روزیونیستهای بنام "واقعیت مبارزه" چه میطلبد، انتشار یافته و بجزئیات میتوان آنرا درعناوین سازمان امنیت علیه کفدراسیون دانست، در پایان تحت عنوان باید کرد؟ چنین "وهمود" میدهد:

۱- مبارزه وسیع بین المللی برای جلب افکار عمومی در مورد قانون (۱۳۰) (معلوم نیست کفدراسیون را با قانون ۱۳۰ که مربوط به غیر قانونی کردن حزب کمونیست و فعالیت کمونیستی است چکار است و چرا باید کفدراسیون برای آزادی حزب کمونیست و فعالیت کمونیستی تلاش کند. آیا این کار با خصلت توده‌های کفدراسیون که روزیونیستهای مدام سنگ آنرا به سینه میکوبند مغایرت ندارد؟)

۲- مبارزه برای برسمیت شناختن کفدراسیون در چپا چوب قانون اساسی و حفظ موازین قانونی در شرایط کنونی. (آیا حفظ موازین قانونی باین معنی نیست که مثلا محاکم نظامی که برطبق "قانون" تاسیس شده و عمل میکند باید حفظ شود؟ یا سازمان امنیت که آنهم برطبق "موازین قانونی" بوجود آمده و کار میکند باید حفظ شود؟)

۳- ایجاد امیدواری و دلگرمی در توده‌ها به حقانیت مبارزات برحق آنها و طرح مسائل مطالباتی؟! و ضرورت تشکر در سازمانهای دانشجویی

۴- ایجاد مبارزات وسیع توده‌های و خواستاری حقوق دانشجویی (صنفي و سیاسی) در سفارتخانه‌ها و مراکزى که نمایندگان دولت ایران حضور دارند. (یعنی توده‌های دانشجویی از نمایندگان دولت بخوانند که به آنها اجازه داده شود فعالیت صنفی و سیاسی داشته باشند)

۵- طرح پیشنهاد مذاکره با دولت ایران مبنی بر رد تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت به کفدراسیون و خواستاری شرکت عناصر مترقی و دموکرات ایران و جهان در این نشست. (آیا این "چه باید کرد؟" بخودی خود مضحك نیست؟ اما بیشتر خنده آور است از این لحاظ که این نشریه تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت را به کفدراسیون با شدت و دامنه بیشتری تأیید میکند و آنگاه از سازمان امنیت میخواهد که آنها را پس بگیرد)

۶- طرح شعارهای نادرست از کفدراسیون (گدام شعارها؟)

۷- واگذاری کار سازمانها بدست توده‌های جوان سازمان. (طل اینکه افرادی که در سازمانهای دانشجویی فعالیت دارند در عداد سالخوردهگان اند. نویسنده نشریه نیز روانه میکوشد میان جوانان دانشجویی اختلاف بیندازد از آن بسود روزیونیسیم استفاده کند.)

اینها است آن "چه باید کرد؟" که نویسنده نشریه "لنین وار" برخ خوانندگان جوانش کند. بی سینه که در تمام این مواد هفتگانه اثری از مبارزه سیاسی نیست، اثری از مبارزه صنفی هم نیست. حد اکثر اینکه کفدراسیون از طرف رژیم برسمیت شنا شود و سپس توده‌های دانشجویی در سازمانهای دانشجویی متشکل شوند و با "مبارزات وسیع توده‌های" خواستار حقوق دانشجویی صنفی و سیاسی گردند. البته صد البته چنانچه "شاهنشاه آریامهر" چنین حقوق را به آنها "اعطا" کند، آنگاه میتواننده به مبارزه صنفی و سیاسی بپردازند. آیا بهتر از این میشود از مبارزه توده‌ها جلوگیری کرد؟

هدف روزیونیستهای از مبارزه با کفدراسیون در درجه اول سوق دادن فعالیت آن در جهت مقاصد آنها است و در صورت عدم موفقیت در اینراه، تلاشی کفدراسیون (تلاش عشی که از چندی پیش بدان دست زد ماند) - مقاصد روزیونیسیم نیست که نیز روشن است: ۱- مبارزه بخاطر آزادی‌های دموکراتیک باین معنی که آنها در ایران امکان فعالیت‌های صنفی پیدا کنند. شعار "تاکتیکی" آنها و ماده ۱ "چه باید کرد؟" فوق دال بر این امر است: ۲- مبارزه بخاطر بسط و گسترش نفوذ همه جانبه سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران.

جای بسی خوشحالی است که جوانان بیدار دل مادر خارج و مردم ایران در درون کشور به ماهیت کنونی کشور شوروی و گداشتگان ایرانی آن پی بردمانند و هرروز بیشتر زشتی و کراهت

### دو نوع اسلحه

"این تنگه بسیار مهم است گما کونیستها و همه محتملکان بدو نوع اسلحه مسلح باشیم: یکی اسلحه آتشین و دیگری توده‌های مارکسیسم - لنینیسم، برای آنکه انقلاب بیاورند و آن را بپایان برسانند، این دو نوع اسلحه برایشان ضروری است." (انورخوجه)

### به نشریات توفان یاری برسائید

خوانندگان گرامی توفان، دوستان عزیز

حیات ما همانه توفان و سایر نشریات ما بیاری معنوی و مادی اعضا و هواداران وابسته است. هرچه این یاری منظمو پرورامنه تر باشد ما همانه توفان که یگانه زبان مارکسیست - لنینیست های ایران است و سایر نشریات ما که با بهترین سائق ایدئولوژیک و سیاسی روز در ارتباط اند بهتر و بیشتر انتشار خواهند یافت همیشه در فکر کمک به سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان باشیم. هرکمی اگرچه کوچک باشد برای ما گرانبه است. مجموع کمک های کوچک کمک بزرگی را تشکیل خواهد داد.

نشریات توفان بویژه در اثر گرانی اخیر هزینه چاپ و سنگینی مخارج پست که گاهی از بهای کتابها و رسالات ارسا نیز متجاوز میگردد سخت در مضیقه مالی است و اگر کمک جنی رفا و هواداران توفان فرا نرسد دچار وقفه خواهد شد. آجوبمان ما همانه توفان و بهای نشریات را مرتباً مهیج رازینا به توفان اعانه بدیدید. از دوستان صدیق خود با مراعات پنهانگاری برای توفان آجوبمان و اعانه جمع کنید. آجوبمان و اعانه را میتوانید به آدرس پستی ما که در هر شماره توفان قید میشود ارسال دارید.

آذر... بقیه‌ازصفحه ۴  
سخت کردن بندهای اسارت خلق های ایران بودند این حقوق حقه این خواستهای دموکراتیک را نمیتوانستند بپذیرند، چنانکه هنوز هم نویی بربند قیام خلق آذربایجان که بخاطر تحقق این حقوق و مطالبات صورت گرفت بدون شک جنبشی دموکراتیک و خلقی است. و با هیچ شعبده ای نمیتوان خصلت آنرا درگون ساخت. قیام خلق آذربایجان در قلوب مردم سراسر کشور امید فراوانی برانگیخت، امید به آزادی ملی، آزادی از زیر سلطه طبقات ارتجاعی. همراه با قیام آذربایجان و کردستان سلیونها دهقان در سراسر کشور علیه اجحاف و ستمگری مالکین فئودال بپا خاسته بودند. طبقه کارگر ایران، متشکل، یکپارچه، برای مبارزه آماجی داشت. متاسفانه حزب توده ایران در سطح عامل ذهنی لازم نبود تا بتواند این جنبش‌های انقلابی راهلیه دشمن طبقاتی در بستر واحدی بیندازد. مصافاً به اینکه این حزب بر اثر تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان تأثیر خود را در بخش مهمی از کشور از دست داد و در واقع تضعیف گردید. این عوامل موجب گردید که امید مردم بر نیاید.

شاه و نیروهای ارتجاعی که از این جنبش عظیم همه گیر بوخست افتاده بودند از ضعف عامل ذهنی استفاده کردند و چنانکه گفتیم کار سرکوب جنبش را از آذربایجان آغاز کردند، بدنبال آن جنبش‌های دهقانی را فرو نشانند و سرانجام کار حزب توده ایران را یکسره کردند.

شاه قیام آذربایجان را در خون غرق ساخت باین خیال که آرمانهای خلق را برای همیشه زدوده است. اما شاه که همه چیز را با زور سرنیزه فیصل میبخشد چنین بی پندار که با قتل و کشتار میتوان خلقی را از حقوق خویش محروم ساخت. دنیای امروز، دنیای رستاخیز خلق ها است. امروز دیگر نمیشود با زور اسلحه خلقی را در بند نگاه داشت. این منطق تاریخ است و آنرا باید با ضربات پتک در مغز متحجر شاه فرو کرد. خلق های ایران دست در دست یکدیگر میبندیم به این منطق تاریخ تحق خواهند بخشید.

چهره آنها را تشخیص میدهند. فرجام ضد انقلاب شکست و نابودی است بگوئیم تا کفدراسیون را علی‌رغم تلاش دشمنان آن در خور مقام بلندی که با مبارزات درخشان خود بدست آورده نگاه داریم و بر حیثیت و اعتبار آن بیفزائیم.

شامو... بقیه‌ازصفحه ۱  
طرح ایجاد مواضع نظامی برای جلوگیری از بسط افکار انقلابی را فراهم کنند و وزیر خارجه ایران در سفر به جده "در ملاقات خود با رهبران عربستان سعودی، توسعه عملیات چریکی را در مسقط و عمان و نیز مناسبات نزدیک یک با رژیم عدن را مورد بررسی قرار داد" (کیهان ۲۳ تیر ۱۳۴۹)، و همه این تلاش‌ها در اجرا ی نقشه امپریالیست‌ها صورت میگیرد که دیگر نمیتوانند بشیوه‌های سابق حکومت کنند و شیوه‌های استعمار نوین را بی آزمایند. آنها میخواهند کاری را که تا دیروز با ارتش خویش انجام می‌دادند از این بیمه در مواقع عادی با ارتش دست نشانگان خویش انجام دهند. از یک سو با صحنه سازی مسخره کودتای عمان، پسری را بر جای پدری نشانند تا شمایل تازه‌ای بیزم نشان داده باشند، پای اصلاحات در زمین را بپیان کشیدند تا در توده‌های انقلابی نفاق بیفکنند، از جبهه آزادبخش ظفار برای شرکت در مقامات دولتی دعوت کردند تا برای برای انقلاب گسترده باشند، و چون هیچک از اینها مؤثر نیفتاد سخن گفتن با زبان تنگد ایران انگلستان را از سر گرفتند. از سوی دیگر بحریه را بنام استقلال، یکپاره و بی در بدر در کام انحصارهای نفتی انداختند. از سوی دیگر امارات شیخ نشین را در اتحادیهای ارتجاعی بهم وصله زدند. و از سوی دیگر در صدد برآمدند که یکی از نوکران آرموده خود را بعنوان زاندارم خلیج و مباشر مستقیم خویش تقویت کنند، و برای این منظور محمد رضا شاه را برگزیدند. او که بیش از بیست سال در دشمنی با خلق آرمایش داده، خونین ترین رژیم خاورمیانه را میچرخاند، سی میلیون نفر مردم کشور ما را بدست استعمار و استعمار سپرده است، در آمدش از محل نفت برای خرید اسلحه و نگهداری ارتش بزرگ مزدور کافی است از ملک فیصل و شیخ نشینان خلیج برای این کار مناسبتر است. بویژه که سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز در پشت سر او ایستادها یکی از مظاهر تقویت محمد رضا شاه ر ورود نماینده مخصوص دولت انگلستان (ویلیام لوس) بتهران و مذاکرات محرمانه او با دولت ایران بود که کار توافق بر سر جزائر سه گانه خلیج فارس و اشغال جزائر مذکور بدست ارتش ایران را بپایان رسانید. محمد رضا شاه فرصت تازه‌ای یافت که بار دیگر زبان بگذاهد کثی بگشاید و باد رنگو بیفکند که گویا پاره‌ای از مام صیبن را بوی باز گردانده است! باین مناسبت مجالس دعا و ثنا تشکیل دادند و مردم را بعنوان تظاهرات بزرگسازان امنیت به کوچه و خیابان کشاندند. ولی کسی که هرگوشه ارتجاعی میهن ما را بیکی از غارتگران خارجی فروخته، ثروت‌های بزرگ و محصول کار و کوشش خلق زحمتکش ما را در پای امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها نثار میکند، کسی که تار و پود کشور را بدست نمایندگان و رایزنان و جاسوسان امپریالیست‌ها داده است چگونه میتواند به لباس مبین پرست و باز ستاننده مشقوق ملی ایران در آید و مضحکه نباشد؟ نخست وزیر ایران حتی در گزارش کوتاهی که به مجلس داد نتوانست منافع امپریالیست‌ها را سکوت بگذارد و اظهار داشت که دولت شاهنشاهی ایران قرار داد نفتی را که قبلاً بین شارجه و یک شرکت نفتی "بستمده" است از هم اکنون معتبر میسازد. اصولاً ایران برای معتبر شناختن همین گونه قرارداد های استعماری نظیر قرار داد با کسرسیم اجازه قدم گذاشتن بجزائر مذکور یافته است.

اشغال جزائر سه گانه خلیج فارس چیز دیگری نیست جز اجرای گوشه ای از نقشه‌ای که امپریالیست‌ها برای دوران پس از بازگشت قشون انگلستان از این منطقه طرح کرده‌اند. اشغال این جزائر بمنظور تقویت مواضع ارتجاع در خلیج فارس، تضمین منافع امپریالیست‌ها، ایجاد فتنه انگیزی های جدید بر علیه نهضت های ملی و دموکراتیک خلق های عرب و ایران، و تفرقه افکنی میان آنها صورت گرفته است. انتقال بیون باید باین توطئه با تحکم وحدت خلق های خلیج فارس، توسعه همبستگی و همگرایی انقلابی میان آنها و تشدید مبارزات قهر آمیز ملی و دموکراتیک بر ضد ارتجاع ایرانی و عرب و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم پاسخ گویند.

نیرومند باد برادری و همزبانی انقلابی خلق های ایران و همه خلق های خاورمیانه. افروخته باد آتش جنگ های انقلابی در خلیج فارس.

تجاوز... بقیه از صفحه ۱  
 پاکستان دستبرد بزنند، از پاکستان شرقی دولت مستقل و ارتجاعی بسازند که در مبارزه با خلق های انقلابی و بیوزبعلیه جمهوری توده های چین آلت دست آنها باشد. در چنین شرایطی یا باید در کنار دولت های آمریکا شوروی و هند قرار گرفت و به تجزیه پاکستان و تشکیل یک دولت فئودالی و ارتجاعی جدید که از هم اکنون کرایش و دستوری رهبران وی نسبت به آمریکا و هند و شوروی معلوم است، تن در داد و یا باید از تمامیت ارضی کشور پاکستان دفاع کرد. اعتقاد رایج با بر اینست که در این شرایط دفاع از تمامیت ارضی پاکستان وظیفه نیروهای ضد امپریالیستی است و مبارزه با امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتجاع توسعه طلب و تجاوز کار هند است. اینکده حزب "عوامی" در انتخابات پاکستان اکثریت شکننده "آرا" را بدست آورده ظاهراً همه را بر آن میدارد که گویا خلق بنگال به جدا شدن از پاکستان رأی داده است و باید بدان احترام گذاشت. البته "آرا" مردم به حزب "عوامی" برای اجراء اکثریت نمایندگان در پارلمان بخودی خود دال بر ابراز تمایل به جدا شدن از پاکستان نیست. باضافه نیروهای واقعا انقلابی از آن جنبش های استقلال طلبانه ای دفاع میکنند که جنبه انقلابی بسیار مترقی داشته باشند. نیروهای انقلابی ارزیابی خود را از هر جنبش بر اساس طبقاتی انجام میدهند. باید دید چه طبقاتی در این جنبش قرار میگیرند، چه هدفی را دنبال میکنند، شمارهای آنها کدام است. هرگاه رهبری جنبش در دست طبقات انقلابی و ضد امپریالیستی باشد هدفها و شعارهای آنها در جهت منافع خلق، در جهت منافع انقلاب است از چنین جنبشی تمام نیروهای انقلابی جهان مدافع برخوردار خواهند خاست. اما چنانچه طبقات ارتجاعی و هوادار امپریالیسم در رأس جنبش قرار گیرند هدفها و شعارهای آن ضد مصالح خلق و ضد استقلال است چگونه میتوان چنین جنبشی را که از پشتیبانی امپریالیسم و ارتجاع جهانی برخوردار است و بدون شک جنبش پاکستان شرقی در زمره آنهاست مورد تأیید قرار داد و از آن پشتیبانی کرد؟ این تصور را باید بدور افکند که توده های مردم در باره ای موازنه و برای مدتی کوتاه مرکز بدنبال نیروهای ارتجاعی روان نمیشوند. گاهی عناصر و احزاب ارتجاعی با توسل به مذهب یا شعارهای عوام فریبانه دیگر توده های خلق را فریب میدهند و بدنبال مقاصد خویش می کشانند. چنین جنبش هایی در تاریخ معاصر بیسابقه نیست. وضع در پاکستان شرقی بر همین منوال است. حزب عوامی "زیر رهبری شیخ مجیب الرحمن و افرادی نظیر او است که هر یک مالک زمینهای وسیع اند و هزاران دهقان را به شیوه قرون وسطایی استثمار میکنند. مجیب الرحمن خود مانند شاه از ثروتمندان بزرگ است. مطالبات حزب "عوامی": تشکیل دولت خاص پاکستان شرقی (بنگال)، تشکیل ارتش و پلیس برای این دولت، استقلال در سیاست خارجی، استفاده کامل از مالیاتهای که از مردم گرفته میشود، استفاده کامل از ارزهای که از تجارت خارجی بدست میآید... چنین است مطالبات عمده حزب عوامی که خرده بورژوازی "استقلال طلب" را نیز میتواند تا حدودی بدنبال خود بکشد، بیکار دیگر این مطالبات را از نظر بگذرانید تا ببینید عاری از هرگونه انقلابی یا حتی مترقی است، هیچ اثری از منافع خلق در آن مشهود نیست و فقط وسیله ایست در دست رهبران چنین دولت برای آنکه بر ثروت خود بیفزایند، با ارتجاع و امپریالیسم بهتر به بند و بستند و از آن. چنین دولتی بقیه سیرمی ضد انقلابی خواهد داشت و آلت دست ارتجاع و امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتجاع هند در مقابل با انقلاب قرار خواهد گرفت. آیا دفاع از چنین دولت تقویت نیروهای سیاه، تقویت ارتجاع و امپریالیسم نیست؟ آیا حتی با دولت چین توده ای نیست وقتی که در پیام خود به یکی خان خاطر نشان میسازد: "آنچه در اینجا حائز اهمیت است اینست که میان توده های وسیع خلق و یک مشت کسانی که میخواهند در وحدت پاکستان خرابکاری کنند فرق گذاشت؟"

مبارزه... بقیه از صفحه ۱  
 روزها بدرستی ارزیابی کنند. بنظر میرسد که رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" مبارزه مسلحانه در برخی از کشورهای آمریکای لاتین را نمونه گرفته است که در آنجا به نقش حزب طبقه کارگر و نقش دهقانان اهمیت لازم داده نشد، به "گزیلی شهری" اکتفا شد و نتیجه ای جز شکست بدست نیامد. رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه" در باره دهقانان ساکت است و در باره کارگران چنین نیگوید: "کارگران، حتی کارگران جوان، با همه ناراضی خویش از وضعی که در آن بسر میبرند، رفیت چندانی بآموزش های سیاسی نشان نمیدهند... ساعات محدود بیکاری و اندوخته های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خود میوزن می کنند، غالباً آنها خصائص لوسون پیدا کرده اند. هنگام کار، اگر مجال گفتگو داشته باشند میکوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتاب خوان کارگران، مشتری مطمحترین و کیفی ترین آثار ارتجاعی معاصر هستند" (ص ۱۱) ... کارگر "ترجیح میدهند که برای ادامه زندگی بره ای سربراه، عنصری بیعلاقه بمسائل سیاسی باشد" (ص ۱۲) ... بدون تردید این توصیف از طبقه کارگر ایران درست نیست، ناشی از توجه بیرخی از پدیده های سطحی است و نشانه ندیدن جریانات عمیق است. هیچگاه هیئت حاکمه ایران نتوانسته و نخواهد توانست "طبقه کارگر" را بصورت "لوسون پرلتراریا" تنزل دهد و باین طریق نقش تاریخی او را منقذ گرداند. تصور اینکه طبقه کارگر بدرجه لوسون پرلتراریا تنزل کرده و این روشنفکران اند که روح کارگری در او خواهند دید مدعای روشنفکرانه ای بیش نیست. همانطوری که رساله نیز بدرستی یاد آور شده است شرایط زندگی طبقه کارگر ایران بسیار دشوار است و فشار پلیس و سازمان امنیت بر این طبقه بیش از هر طبقه دیگری است. معدک حتی دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد شاهد تظاهرات و اعتصابات متعدد و فداکارانه طبقه کارگری بوده

است. هنوز خون کارگران کارخانه های پارچه بافی کسرخ نختکیده و گواهی بیکارچویش طبقه کارگر ماست. البته تا امروز این طبقه با تمام قوا وارد میدان نشده و با جریان مارکسیستی لنینیستی پیوسته نیاخته است ولی از اینجا نمیتوان به نتایجی که در رساله گرفته شده است رسید. رساله نیز محقق است که بالاخره طبقه کارگر در دنبال اقدامات قهرآمیز روشن فکران وارد عمل خواهد شد ولی اصراری که رساله از کارگران انتظار دارد از زمره اقدامات توده ای و رهبری شده نیست بلکه از نوع همان اعمال روشنفکران منفرد است. در رساله مذکور درباره ابتکارات کارگران چنین گفته شده است: "دیوارها پراز شعارهای تند علیه وضع موجود میشوند. خرابکاریهای کوچک در مکان ها، موسسات، یا هر آنچه متعلق به دشمن - بورژوازی بوروکراتیک و کپرادری و بطول کبی دولتمندان است دامنه ابتکارات را وسعت میدهد... کارگران جوان زیرگانه، بی آنکه بر بانی از خرابکاریهای خود برجای بگذارند در امر تولید اخلال میکنند، ماشین ها را از کار می اندازند، در کار خود عداوت میدهند و یا حتی ابزار کار را میدزدند" (صفحات ۱۹ و ۲۰). البته اینگونه عطیسات در صورتیکه از طرف حزب سیاسی رهبری شود و در زمینه فعالیت سیاسی توده ای صورت گیرد مورد تأیید ماست و فقط رویزونیست ها هستند که در هر شرایطی توسل بآنها را ناروا میدانند ولی در طرح فوق چنانکه دیده میشود عملیات مذکور مبتنی بر برنامه و تاکتیک حزب سیاسی نیست، اقدامات منفرد "قهرمانانه" است که جانشین عملیات توده ای میگردد. باین طریق در رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه" نفاق زندگی امروز طبقه کارگر ایران بدرستی ارزیابی شده و نه از مبارزه فردی آن. هیچکس منکر نیست که در شرایط کنونی ایران نزدیک شدن به طبقه کارگر و سایر رخصتشان بسیار دشوار است و رساله بدرستی میکید که "پروسه ای که برای تربیت یک کارگر و تبدیل او بیک عنصر انقلابی منضاطی میشود پیچیده، مشکل و طولانی است" (ص ۱۱) ولی از اینجا نمیتوان لزوم این کار را منقذ دانست و خود را بجای طبقه کارگر نشانید. شرکت مستقیم توده ها در مبارزه، برای انقلاب ایران دارای اهمیتی حیاتی است. هر قدر هم که در نزد توده ها نامفهوم بماند و شرکت دادن آنها در مبارزه پاری ترسانند اقدام بیهوده ای است. برعکس، هر قدر هم که با تأیید توده ها و با شرکت آنها انجام گیرد قدری در راه پیشرفت انقلاب است. برای آنکه آرمان های خلق ایران تحقق یابد و خوبی که فدائیان نظیر امیرریز پویان و یارانش ریخته اند بی ثمر نماند باید شور و شوق انقلابی را با برنامه و سیاست و تاکتیک صحیح در آمیخت، باید مبارزه مسلحانه را براه درست انداخت، و این کار در "حزب مارکسیستی لنینیستی طبقه کارگر ایران" میسر نخواهد شد.

آیا پشتیبانی این نیروها کافی نیست برای آنکه ما را در ارزیابی خود به تأمل وادارد؟ آیا کسانی که دانسته یا نادانسته از جدا شدن بنگال شرقی دفاع میکنند در واقع در کنار نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی قرار نمیگیرند؟ در این میان دولت شوروی بار دیگر چهره زشت و ضد انقلابی خود را نمایان ساخت. همین دولت شوروی که با تجاوز آشکار نظامی، خلق چکوسلواکی را بزیر اسارت و استثمار خود در آورد، همین دولت که با نفوذ همه جانبه خود و بویژه نفوذ نظامی در صحرای از یاز پس گرفتن سرزمینهای از دست رفته خود باز میدارد، همین دولت در اینجا هواخواه اصل "حق طلباندر تعیین سرنوشت خویش" میشود و آنرا وسیله اعمال سیاست ضد انقلابی خود می سازد. دفاع رویزونیستهای شوروی از "استقلال و آزادی" بنگال شرقی، توسل بآنها به اصل لنینی حق طلبی فقط بخاطر بسط نفوذ خویش در جنوب شرقی آسیا، ایجاد و ارتجاعی و ضد انقلابی ۲۵ میلیونی در جنوب جمهوری توده ای چین و برهم زدن کشور پاکستان است که در سیاست خارجی مقاصد سوسیال امپریالیسم شوروی را بر نیآورد. دولت شوروی در سیاست ضد انقلابی خود تا آن اندازه پیشرفت کنایند وی در شورای امنیت سازمان ملل حتی به پیشنهاد آتش بس رای مخالف داد. شگفتنا، این آقایان که در همه جا و همه حال از صلح سخن میگویند و پیوسته جنگ و تجاوز را محکوم میکنند اکنون نه تنها شوق تجاوز مسلحانه هند به پاکستان اند بلکه با آتش بس نیز مخالفت میوزنند. دولت شوروی در ماههای اخیر سلا حهای بیشتری در اختیار هند گذارد، با هند پیمان دوستی و کمک منعقد ساخت، همه گونه توافق بر سر تجاوز به پاکستان شرقی با هند بعمل آورد، اینها همه همراه با روشن نمایند آن در شورای امنیت دال بر اینست که تجاوز هند به پاکستان به تشویق و پشتیبانی دولت شوروی صورت گرفته است و جای تعجب هم نیست زیرا تمام این اقدامات در چهارچوب سیاست ضد انقلابی شوروی در صحنه جهانی است. خلق بنگال، شرقی و غربی، بدون شک مانند خلق های دیگر بخاطر آزادی ملی و اجتماعی بیا خواهد خاست و این آزادی را از راه مبارزه قاطع و ظرفنمون خود علیه نیروهای ارتجاعی و استثمارگر داخلی و خارجی بدست خواهد آورد. این راه، یگانه راه آزادی واقعی خلق بنگال است.

**یک دبیور علوم برای ۸۰۰ نفر!**

در شهر کرمانشاه در برابر ۲ هزار دانش آموز بیزستانی فقط ۳۰ دبیور علوم پایه وجود دارد. معنای این جمله اینست که برای ۸۰۰ دانش آموز شهر کرمانشاه فقط یک دبیور علوم پایه اختصاص داده شده است. وجه مشکل بارزتر از این در چه زمانی گویاتر از این ارقام! در شرایط فعلی، کمبود دبیور مشکل بزرگ وزارت آموزش و پرورش است که اگر اینها هم بید بريم که کرمانشاه از جمله شهرستان های درجه یک این دنیاز استه بسیاری میتوانیم مجسم کنیم که شهرستان های درجه دو و سه ایران در چه موقعیتی قرار دارند. (کیهان ۲۴ شهریور ۱۳۵۰)

عنوان مکاتبات  
 X GIOVANNA GRONDA  
 24030 VILLA D'ADDA/ITALY

حساب بانکی  
 X GIOVANNA GRONDA  
 CONTO 12470/11  
 CREDITO ITALIANO AGENZIA 16  
 MILANO/ITALY

**پیروز باد جنگ توده ای خلق فلسطین**

### آذر خونین

بیست و پنج سال پیش، در روزهای آذرماه، در خطه آذربایجان، در صدمه انقلاب مشروطیت ایران، انقلابی که میبایست مردم میهن ما را از بلای سلطنت رها میبخشد، در سرزمین آزادمانی مانند ستارخان، خلیبانی، پسیان، آرائی، بقران شاه، جنایتکار کشتار خونینی براه افتاد که تاریخ آنرا هرگز از یاد نخواهد برد. کشتار آذرماه ۱۳۲۵ بمخطه آذربایجان محدود نماند. سیزدهمین کردستان و هیران محبوی خلق کرد را نیز در بر گرفت. ارتش شاه که جز کشتن و کولهایاران کردن مردم بی سلاح کشور ما وظیفهای برای خود نمی شناسد، ارتشی که در آرمایش شهریور ۱۳۲۰ از همان نخستین لحظه اسلحه خود را بزین انداخت و فرار را برقرار و جنگ ترجیح داد. در برابر هم میهنان بی سلاح و بی پناه آذربایجانی و کرد و سیما ارتش فاتح بخود گرفت که گویا در جنگ با دشمن نیروی سندی پیروز شده است. در حالی که آذربایجان در برابر ورود ارتش مقاومتی از خود نشان نداد و هرآنکه خلق های آذربایجان و کردستان به مقاومت برخاستند ارتش شاهنشاهی را حلقی یاری آنها نبود که یا از "دارالخلافت تهران" بیرون گذارد.

فریادان وحشی و خونخوار ارتش الحاق طینت حیوانی خود را نشان دادند، زدند و کشتند و سوختند. برای آنکه ورود ارتش شاه را به تیریز خیر مقدم گویند چند تن از فدائیان غیور را در پای اسب فرمانده ارتش افزای مانند گوسریر بیدند. چه بسا افرادی را که در برابر دیدگان اشکبار زنان و کودکان سزازتن جدا کردند، چه بسا افرادی را که شمع آچین کرده سوختند. چه بسا زنان و دخترانی را که در برابر پدران و شوهران هتک ناموس کردند و سپس کشتند. خوی حیوانی شاه را ببینید که هفت ساله روز ۲۱ آذر را که روز سوگ مردم میهن ما است بمشابه روز پیروزی جشن میگردد. از ارتش که گویا "فاتح خبیر" است سان می بیند، باد درگرمیندازد که گویا آذربایجان را به "مسام میهن" بازگردانیده است.

شاه برای کشتاری که در آذربایجان براه انداخت بارها این ادعای دروغ را عنوان کرده که خلق آذربایجان گویا در اندیشه آن بود که "سمر ایران" را جدا کند. این ادعا کاملاً برخلاف حقیقت، برخلاف واقعیات تاریخ گذشته کشور ما است. خلق آذربایجان قزلباش است که با خلق های دیگر ایران سزوشیت و تاریخ مشترک دارد و همپای خلق های دیگر ایران بیگانگان مهاجم را از کشور رانده و در ایتره همراه با سایر خلق های ایران از ایثار خون خود دریغ نکرده است. خلق آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران سهم بسزایی داشت، هم او بود که در زیر فرماندهی آزاد مرد بزرگ ستارخان علیه استبداد صغیر بپا خاست و با تحمل سختی ها و مصائب فراوان، با پایداری و بردانگی در نبرد مردم سراسر کشور را به مقاومت برانگیخت. محمد علی شاه را بغیر از کشور مجبور ساخت. خلق آذربایجان به پیشوائی خیابانی صدای خود را علیه قرار داد وثوق الدوله بلند کرد.

واقعیت اینست که خلق آذربایجان مانند خلق های دیگری از کشور ما گرفتار ستم ملی است. زبان و فرهنگش در بند است، از حق تعیین سرنوشت خویش محروم است. قیام خلق آذربایجان در ۲۶ سال قبل بناظر آن بود که دولت مرکزی ایران حقوق حقه او را محترم بشمارد. وی را در اداره امور خویش مختار سازد و زبان مادری وی را برسمیت بشناسد. دموکراسی را در سراسر کشور گسترش دهد. برای بهبود وضع زندگی زحمتکشان تدابیری اتخاذ کند. دست عمل فاسد و زور گور از سر هم میهنان ما کوتاه کند. اینها خواسته های است کاملاً بجا و دموکراتیک که نمیتوان از قبول آنها سر باز زد. اما شاه و دولت مرکزی کوشش فرمان امیرالیسم، که از همان جنگ در پی براندختن هرگونه آزادی و بقیه در صفحه ۲

## چین و دو قطب ارتجاع جهانی

و سوسیال امپریالیست های شوروی عبارت است از براندختن سوسیالیسم، خفه کردن انقلاب و استقرار سلطه خویش در سراسر جهان. لیه تیز این اتحاد متوجه جمهوری توده های چین است که مانع عمده تحقق نقشه های ضد انقلابی آنان است. آمریکا و شوروی در این آرزوی محال که چین را محاصره کنند و منفرد سازند و سپس انقلاب را خاموش گردانند و جمهوری توده های چین را از میان بردارند از تمام امکانات خود استفاده میکنند. کلیه فعالیت های عمده آنها در زمینه مناسبات بین المللی، خواه در اروپا و آسیا، خواه در افریقا و اقیانوسیه، تابع این استراتژی ضد انقلابی مشترک آنهاست.

از گزارش رفیق انورخوچه به ششمین کنگره حزب کار البانی

"نقش جمهوری توده های چین، این دو نیرومند انقلاب و سوسیالیسم، در رشد و تقویت نهضت انقلابی در سراسر جهان دارای اهمیت خاصی است. پیروزی انقلاب کبیر فرهنگی پرتلاریائی که بوسیله مارکسیست کبیر رفیق مائوتسه دون برپا گردید و رهبری شد برای مجریه نهضت انقلابی جهان بمشابه پیروزی و منبع الهام چشمگیر می آید. امپریالیست ها و رژیونیست ها که گویند نداشتن انقلاب چین را با دست عمال خویش خفه کنند ناکام شدند. چین مائوتسه دون همچنان سرخ است و اینکه از انقلاب فرهنگی بیرون می آید صد بار نیرومندتر، دشمن پابرجای امپریالیسم و رژیونیسم، دوست بزرگ خلقها و پشتیبان توانای مبارزه آنها است."

"هدف استراتژیک آنها (امپریالیست های آمریکایی

### همزبانی با سازمان اهمیت علمیه کنفدراسیون

این آقایان برای اثبات ادعاهای باطل خود در واقع بمنظور پرورده سازی برای کنفدراسیون از در اینجا و آنجا جلا غیر موفقیت آمیزی را بیرون می کنند و آنها را بعنوان ستاره های میدهند. البته این حقیقت را نمیتوان انکار کرد که گذشته و حتی در زمانیکه رژیونیست ها گرداننده آن بودند، در دور کنفدراسیون تمایلات ناسالی برز کرده است. در نشریات کنفدراسیون اینجا و آنجا کلمات و عبارات نارسائی دیده میشود ولی این اشتباهات که هیچ زمانی آنها در جهان پراستوب گزینی نمیتواند از آنها برگرماند، مبین خط مشی کنفدراسیون نبوده و نیست.

خط مشی کنفدراسیون، علاوه بر دفاع از منافع صنف دانشجویان و جوانان، مبارزه با امپریالیسم، افتخار جنایات و خیانت های شاه و دولت ایران و پشتیبانی از مبارزات حق مردم ایران علیه رژیم بیدارگری کونی است. کجای این خط مشی خدوش و ناصواب است؟ کجای این خط مشی بارخ قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر نمیخواند؟ چه موقع کنفدراسیون این خط مشی را با خط مشی دیگری جانشین کرده است؟ رژیونیست ها که مدام بیجا و بیبهره پای قانون اساسی را بمیان می کشند کدام قانون اساسی را در نظر دارند؟ آیا منظور آنها این قانون اساسی است که سلطنت را در سلسله تاجاربه موروثی میداند؟ آیا آن قانون اساسی است که زنان را در عداد دیوانگان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم میدارد؟ آیا آن قانون اساسی است که تصویب قوانین را منوط به رای پنج تن مجتهد جامع التریاط میکند؟ آن قانون اساسی است که مشوره تدوین آن به ارتجاع اجاز میدهد که حتی از مواد مترقی و دموکراتیک آن علیه نیروهای مترقی و دموکراتیک استفاده نماید؟ این قانون اساسی مدتها است بر اثر دستبرد هایی که بدان زده شده، بر اثر اضافات و تغییر که در آن وارد گردیده محو و نابود شده است. فقط تکهاره ای از آن باقی مانده که با انواع و اقسام قوانین ارتجاعی و ضد خلقی تکمیل گردیده است. باین وصف چه جای اینهمه تکیه و بزرگوئی بر باره قانون اساسی است.

اساساً صحبت بر سر قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر نیست. خود رژیونیست ها سانها است که تناقض آشکار افعال و اقوال شاه و دولت ایران را با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر، در خور حزب اقلیت "مردم" و شاید ملا میتر سندرگ می نمودند یا این "حزب قانون" نه تنها شاه و مقامات دولتی و امنیتی را "خلع سلاح" نکردند بلکه روز بروز برکشتاری و فاحش آنها افزوده شده است. این حقایق البته از نظر آنها پوشیده نیست، ولی آنها پیوسته قانون اساسی را علم میکنند برای آنکه کنفدراسیون را از خط مشی خویش محرف سازند و در کار مبارزه صنفی که حتی آنها چنانکه مبارزات دانشجویان مبارز دانشگاههای ایران نشان میدهد برای رژیم قائل قبول نیستند - محدود سازند.

این دستیاران "مارکسیست" رژیم ایران، از ایمن ایستاد که آنها میخواهند سازمانهای دانشجویی را مبارزات صرفاً صنفی محدود سازند برآنند. بقیه در صفحه ۲

انسان وقتی نوشته های رژیونیستهارا درباره کفدراسیون میخواند بی اختیار بیاد ادعاهای دراستان نظامی می افتد. سهل است این نوشته ها از ادعاهای دراستان نظامی و ادعای سازمان امنیت گامی هم فراتر است. این سخن بهیچ روی مبالغه نیست، عین واقعیت است. به بیین این دستیاران رژیم از کفدراسیون چگونه سازمانی میسازند.

در نظر آنها کفدراسیون دانشجویی را "گروه چپ رو و چپ نما" بجای حزب و سازمان سیاسی گرفته اند و "آنها" از راه صحیح و شمر بخش مبارزه منحرف کرده اند. "این گروهها" عملاتی سیاسی گروهها و سازمانهای سیاسی معینی را به کفدراسیون تحمیل کرده اند. "این گروهها" کفدراسیون را علاوه بیاکنوع تمام مطالبات سیاسی و اجتماعی همه مردم ایران دانسته و هدفها و شعارهای سیاسی و اجتماعی وسیعی (کدام؟) را که فقط یک حزب سیاسی میتواند مطرح سازد در برابر کفدراسیون قرار داده اند. (صاف پوست کند یعنی کفدراسیون را بحزب تبدیل ساخته اند.) "راه ها و اشکال مبارزات احزاب و سازمانهای صوفی سیاسی را به کفدراسیون دانشجویی... تحمیل کرده اند"، به پیروی "از ایدئولوژی خورده بورژوازی انقلابی نمایان تاکنیک مبارزه آنها شیوه های افراطی و ماجراجویانه و جبروانه مبارزه را در سازمان دانشجویی رواج داده اند"، "برای بگریسی نشان دادن نظریات خوروشهای غیر اصولی و غیر دموکراتیک را در داخل کفدراسیون جاری ساخته اند". (ماهنامه مردم، مهر ۱۳۵۰)

نوسندگان ماهنامه مردم در نشریات خود کار دروغ و پرورده سازی را بجائی رسانیدند که سیاه بروی سفید نوشتند "عضو کفدراسیون اول باید طرفدار یکی از سازمان های سیاسی موجود باشد تا بعد بنواند به عضویت کفدراسیون در آید".

چنین است اتهاماتی که رژیونیستها به کفدراسیون می بندند. اکنون اعلامیه دراستان را در اثر بر اعلام غیر قانونی بودن کفدراسیون یکبار دیگر از نظر بگذرانید آنگاه خواهید دید که دراستان نظامی جر این نمیگوید و کمتر از این میگوید. در اینجا است که نویسنده ماهنامه مردم با دراستان نظامی ارتش در ماهیت و محتوای کفدراسیون در توافق کامل می افتد. نه تنها در توافق می افتد بلکه دراستان نظامی و سازمان امنیت امکان میدهد که ادعاهای خود را با قوت بیشتری مطرح نمایند بجزیه که رژیونیست ها سازمانهای سیاسی موجود در کفدراسیون را سازمانهای ماجراجویانه میدانند. بدیهی است یک چنین تصویری از کفدراسیون - تصویری غلط و مفرط مانند بخاطر تضعیف و برچیدن آن، وسیله دادن دست دولتهای اروپائی است که با استناد باین نوشته های "دوستانه" قضا کفدراسیون را در حد جاسوسان سازمانده، ریختن آب آسباب رژیم است، رژیمی که در حال حاضر کفدراسیون نقش مهمی در افتخار جنایات آن بازی میکند.

عجب آشناسند. ما عباد مردم نام این روش نکرده را "انتقادات دوستانه" هم میگذارند. اگر انتقادات دوستانه این است آنگاه باید چراغ برداشت و بد سراغ فرسوسها رفت !!

## گرامی باد یاد تیرباران شدگان و همه شهیدان!